


نقد دیدگاه ماکیاولی درباره معیار فعل اخلاقی بر اساس مبانی انسان‌شناسی آیت‌الله مصباح یزدی*

ک زینب کبیری / استادیار دانشگاه فرهنگیان قم، پردیس خواهران حضرت معصومه 

zekabiry@gmail.com

 orcid.org/0000-0001-5035-8826

کبرات آگبوگون / دانشجوی دکتری کلام اسلامی مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی وابسته به جامعه المصطفی

kubratagbogun@gmail.com



<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۲۲ - پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۳

چکیده

ماکیاولی فیلسوفی است قدرت‌گرا که نظریات اخلاقی خود را در قالب نظریات سیاسی خویش مطرح نموده و متناسب با مبانی فکری خود، در باب معیار فعل اخلاقی نظراتی ارائه کرده است. به باور ماکیاولی معیار فعل اخلاقی رسانندگی انسان به هدف و غایت اصلی زندگی است. وی غایت اصلی زندگی را قدرتمندی انسان می‌داندست و افعال آدمی را در صورتی اخلاقی می‌شمرد که فرد را برای رسیدن به قدرت مادی توانمند سازد. از منظر وی «قدرت» ارزش ذاتی دارد و برای رسیدن به آن، انسان مجاز است از هر روشی استفاده کند. درواقع از منظر او ملاک اخلاقی بودن یا نبودن یک فعل (نظیر دروغ‌گویی) رسانندگی انسان به کمال یعنی قدرت است. او معتقد بود: هدف وسیله را توجیه می‌کند و برای رسیدن به هدف والا (قدرتمندی انسان)، از هر نوع رفتاری می‌توان استفاده کرد. آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است: برای تعیین ملاک خوبی و بدی افعال انسان، ابتدا باید به شناخت صحیحی از انسان، ابعاد وجودی او، سعادت و شقاوت وی، کمال و هدف نهایی او دست یافت تا بتوان در گام بعد معیار صحیح ارزشمندی افعال اخلاقی انسان را تعیین کرد. ایشان معتقد است: رسیدن به قدرت محدود مادی نمی‌تواند معیار خوبی برای رساندن انسان به حیات ابدی معنوی و اخلاقیات باشد. در این مقاله دیدگاه ماکیاولی درباره معیار فعل اخلاقی به شیوه توصیفی - تحلیلی تبیین شده و براساس مبانی انسان‌شناسانه آیت‌الله مصباح یزدی ارزیابی گردیده است.

کلیدواژه‌ها: معیار فعل اخلاق، اخلاق، انسان‌شناسی، ماکیاولی، آیت‌الله مصباح یزدی.

پرسش از معیار فعل اخلاقی بدان معناست که یک کار باید شامل چه خصوصاتی باشد تا بتوان آن را از دایره افعال عادی و طبیعی خارج کرد و در زمره افعال اخلاقی به حساب آورد؟

برخی فیلسوفان اخلاق معتقدند: افعال اخلاقی برخلاف افعال طبیعی و عادی که برای اداره زندگی و حیات دنیایی از آنها بهره گرفته می‌شود و میان ما و حیوانات مشترک هستند، مختص زندگی انسانی و مافوق حیات حیوانی هستند. برخی نیز معتقدند: افعال اخلاقی قابلیت ستایش دارند، برخلاف افعال طبیعی که چنین قابلیت ندارند. برخی دیگر از فیلسوفان اخلاق نیز فعل اخلاقی را با توجه به هدف و غایت آن تبیین کرده‌اند. عده‌ای نیز با توجه به نیت و انگیزه انجام آن فعل، تعریفی از اخلاقی بودن افعال ارائه نموده‌اند. در نهایت، یک فیلسوف بسته به ملاک و معیاری که برای اخلاقی قلمداد کردن یک فعل دارد، مکتب اخلاقی خود را تبیین و پایه‌ریزی می‌نماید.

ماکیاولی انسان را موجودی شریر، خبیث و فزون طلب می‌داند که تنها با قانون و زور می‌توان او را مهار کرد. وی معتقد است: انسان برای کامل شدن، برتری یافتن و حفظ آن، پیروزی و سعادت‌مندی به قدرت نیاز دارد. بنابراین هر کاری که موجب افزایش قدرت انسان شود پسندیده است و هر کاری که موجب کاهش قدرت شود، ناپسند است. البته چون ماکیاولی انسان را تک‌بعدی و مادی می‌پندارد و ارزش او را در امور مادی جست‌وجو می‌کند، منظورش از «قدرت» تنها قدرتمندی مادی است.

این مقاله کوشیده است دیدگاه ماکیاولی درباره معیار فعل اخلاقی را توسط اندیشه‌های آیت‌الله مصباح یزدی نقد و ارزیابی کند. ایشان معتقد است: چون انسان موجودی تک‌بعدی نیست، پس غایت اصلی افعال او نیز نمی‌تواند تنها به امور و انگیزه‌های مادی ختم شود. بنابراین ملاک اخلاقی بودن فعل انسان نمی‌تواند تنها در امور مادی (نظیر رسیدن به قدرت مادی) خلاصه شود و ارزش‌های متناظر سعادت انسان باید به‌گونه‌ای متعالی و فرامادی تبیین گردند.

در تبیین معیارهای اخلاقی و داوری و ارزیابی آنها، این نکته قابل تأمل است که تا شناخت درستی از انسان، سعادت او و راه رسیدن به این سعادت وجود نداشته باشد، نمی‌توان ارزش را از ضد ارزش تشخیص داد و گزاره‌های سعادت‌آفرین را از گزاره‌های شقاوت‌آفرین جدا ساخت.

در خصوص این موضوع، کتاب *گفتارها*، اثر نیکلو ماکیاولی (۱۳۸۹) از منابعی است که دیدگاه ماکیاولی را درباره رابطه میان قدرت، اخلاق، عدالت و حکومت تبیین می‌کند. کتاب معروف دیگر ماکیاولی با عنوان «The prince and the art of war» (۲۰۰۵) است که به بررسی رابطه اخلاق و سیاست و اوصاف اخلاقی که یک شهربار (حاکم) باید داشته باشد، پرداخته است. اصول معروف دهگانه ماکیاولی از این کتاب گرفته شده است.

مقاله‌ای با عنوان «Machiavelli's political anthropology»، اثر دنت جرمن نیز به بحث درباره طبیعت انسانی، ناهماهنگی ماهیت انسان، رابطه سیاست و ماهیت انسان و جوهر منفی ذات و خلاقیت انسان از دیدگاه ماکیاولی پرداخته است.

دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی نیز در کتب ایشان نظیر *انسان‌شناسی در قرآن*، *حقوق و سیاست در قرآن* و *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی* تبیین شده که به بررسی سرشت انسان، سعادت او، کمال و هدف غایی افعال انسان و در نهایت ملاک و معیار افعال اخلاقی پرداخته است و با استفاده از نظرات وی در سایر کتب ایشان، می‌توان دیدگاه ماکیاولی درباره معیار فعل اخلاقی را ارزیابی کرد.

هرچند منابع معرفی شده به موضوع محل بحث اشاراتی نموده‌اند، لیکن منبعی که به‌طور مستقل به بیان دیدگاه ماکیاولی درباره معیار فعل اخلاقی و ارزیابی دیدگاه وی از منظر آیت‌الله مصباح یزدی بپردازد، نگارش نشده است. از این رو در مقاله حاضر نقد و ارزیابی دیدگاه ماکیاولی درباره معیار فعل اخلاقی براساس مبانی انسان‌شناسی آیت‌الله مصباح یزدی در دو گام پی گرفته می‌شود:

الف) بررسی مبانی انسان‌شناسی ماکیاولی: چون بررسی معیار فعل اخلاقی انسان نیازمند تبیین نوع نگاه به انسان در آن مکتب است، در این زمینه به دیدگاه ماکیاولی درباره ماهیت و سرشت انسان، تغییرپذیری یا تغییرناپذیری انسان، کمال و جهت‌دهی قوای انسان، قدرت و رابطه آن با کمال، کرامت ذاتی انسان اشاره شده و در نهایت این دیدگاه توسط دیدگاه علامه مصباح یزدی ارزیابی گردیده است.

ب) بررسی معیار فعل اخلاقی از نظر ماکیاولی: در گام دوم به منظور تبیین معیار فعل اخلاقی از دیدگاه ماکیاولی، ابتدا چپستی فعل اخلاقی، درجه‌بندی افعال اخلاقی، ملاک ارزش‌مندی فعل اخلاقی و نحوه احراز ملاکات ارزش فعل اخلاقی از دیدگاه وی تبیین و در نهایت، دیدگاه ماکیاولی از منظر آیت‌الله مصباح یزدی ارزیابی شده است.

۱. ماکیاولی و مکتب «قدرت‌گرایی»

نیکولو ماکیاولی، فیلسوف سیاسی، شاعر، مورخ و نمایشنامه‌نویس مشهور ایتالیایی در دورانی زندگی می‌کرد که به شدت تحت تأثیر عصر نوزایی (رنسانس) بود. این دوره مقارن با فساد و خودخواهی افسارگسیخته، بحران سیاسی و رقابت‌های سیاسی در میان حاکمان ایتالیایی و مقامات کلیسا بود. ماکیاولی موضوع «دولت و قدرت» را در چارچوب جدیدی مطرح کرد و بنیاد اندیشه نوین سیاسی را پی‌ریزی نمود. وی از منظر قدرت به سیاست نگریست و با ارائه نظریه جدیدی در خصوص دین، اخلاق و سیاست، زمینه دنیاگرایی در اندیشه سیاسی (سکولاریسم) را برای نخستین بار فراهم ساخت (بیگدلی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۴). فردی همچون ماکیاولی که زاده عصر نوزایی است، تمام ارزش‌های اخلاقی قرون وسطایی را که برای رسیدن به «بهترین» زندگی از سوی خداوند تجویز شده است انکار می‌کرد (جونز، ۱۳۹۴، ص ۲۳).

در طول تاریخ فرهنگ و تمدن انسانی، مکاتب فراوانی در زمینه فلسفه اخلاق به وجود آمده‌اند. یکی از این مکاتب، مکتب «قدرت‌گرایی» است. این مکتب بر این باور است که برای تشخیص فضایل و ردآپیل اخلاقی باید دید چه کاری موجب تقویت قدرت در انسان می‌شود و چه کاری موجب تضعیف آن خواهد شد. کارهای نوع اول

فضیلت و کارهای نوع دوم رذیلت به حساب می‌آیند. در این مکتب، کمال مساوی با توانایی و نقص مساوی با ناتوانی است، خوبی و بدی نیز با همین مقیاس و معیار سنجیده می‌شوند؛ خوب یعنی: توانا و خوبی یعنی: توانایی، بد یعنی: ناتوان، و بدی یعنی: ناتوانی. بنابراین، در مکتب «قدرت‌گرایی» انسانی دارای کمال است و به کسی می‌توان «انسان کامل» گفت که دارای قدرت باشد به دیگر سخن، کمال انسان در قدرت اوست (کاپلستون، ۱۳۶۷، ص ۳۹۱-۳۹۳).

نیچه از نظریه پردازان مؤثر مکتب «قدرت‌گرایی»، همانند ماکیاوولی معتقد بود: مسیحیت با ترغیب انسان‌ها به کسب صفاتی مانند نوع‌دوستی، شفقت، خیرخواهی، تسلیم و سرسپاری، شخصیت واقعی انسان را سرکوب می‌کند و آن را از شکوفایی بازمی‌دارد. وی معتقد بود: به جای دم زدن از برابری انسان‌ها، باید به «انسان برتر» (ابرمد) بیندیشیم و کسب قدرت را سرلوحه اهداف انسانی خود قرار دهیم و برای رسیدن به این هدف به فلسفه‌ای نیازمندیم که «نیرومند را نیرومندتر سازد و برای خسته از دنیا، فلج‌کننده و نابودی‌آور باشد». این در حالی است که ادیان، به‌ویژه مسیحیت، راهی کاملاً متفاوت در پیش گرفته‌اند (نیچه، ۱۳۷۳، قطعه ۲۰۵، ۲۲۲ و ۲۶۰).

ماکیاوولی نماینده مکتب «قدرت‌گرایی» نوین است. او حوزه فلسفه سیاسی را زنده کرد و برای اولین بار قدرت و سیاست را با حوزه اخلاق گره زد. وی قدرت را هدف نهایی انسان دانست و برای به‌دست آوردن و حفظ آن، استفاده از هر روش، اعم از بد و خوب را مجاز شمرد (مطهری، ۱۳۸۴، ج ۲۳، ص ۳۴۹).

۲. تعریف اخلاق و معیار فعل اخلاقی از دیدگاه ماکیاوولی

اخلاق جمع «خُلُق» (بر وزن «قفل») و «خُلُق» (بر وزن «فق») در لغت به معنای خوی، عادت، طبع، طبیعت و سرشت درونی در مقابل «خَلْق» به معنای صورت ظاهری آمده است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۷۴؛ دهخدا، ۱۳۴۱، ص ۱۲۹۶).

ماکیاوولی اخلاق را از دو حیث تعریف می‌کرد:

«اخلاق فردی» که در این نوع اخلاق، فرد باید تا جایی که می‌تواند به اخلاق پایبند باشد.

«اخلاق اجتماعی» که همان اخلاق در حوزه سیاست و جامعه است. در این قسمت، وی اخلاق جامعه سالم را از اخلاق جامعه غیرسالم جدا کرده است.

او معتقد است: در جامعه غیرسالم، اخلاق تابع ضرورت و مصلحت‌اندیشی سیاسی است. ماکیاوولی به رابطه مناظره (دیالکتیک) بین اخلاق و قانون قایل است و می‌گوید: «همان‌گونه که برای نگاهداری اخلاق نیک، قانون خوب لازم است، برای رعایت قوانین نیز اخلاق نیک ضروری است». او معتقد است: مفهوم «فضیلت» و «هنر» با شایستگی، تلاش، کوشش و جوانمردی همراه است (ماکیاوولی، ۲۰۱۱، ج ۵، ص ۵۰).

از نظر ماکیاوولی مفهوم «فضیلت» را باید در پرتو مفهوم «قدرت» و «اخلاق سودگرایانه» جست‌وجو کرد. ماکیاوولی در کتاب *شهریار و گفتارها* بیان کرده است: «قدرت» فی‌نفسه غایت است و «فضیلت» باید در خدمت قدرت باشد (همان، ص ۱۰۲).

ماکیاولی رعایت اخلاق در حوزه سیاسی را واجب نمی‌داند و حفظ قدرت و خدمت به قدرت را از اوجب واجبات می‌شمرد. وی در کتاب *شهریار* تأکید می‌کند که برای داشتن یک جامعه سالم، حاکم باید به اخلاق پایبند باشد، ولی این پایبندی حاکم به اخلاق، همیشگی نیست و هر وقت حاکم احساس کند که رعایت اخلاق با منفعت دولت یا شخص او در تعارض است، می‌تواند از اخلاق سرپیچی کند. به نظر می‌رسد ماکیاولی به اخلاق اثبات‌گرایان (پوزیتیویست‌ها) معتقد بود؛ زیرا احکام اخلاقی را ثابت نمی‌دانست (همان).

در تعیین معیار فعل اخلاقی و تمییز آن از سایر افعال انسان، فیلسوفان به دو دسته «نتیجه‌گراها» و «وظیفه‌گراها» تقسیم شدند. «نتیجه‌گرایی» به آن دسته از نظریات اخلاقی اطلاق می‌شود که بنا بر آنها، نتایج اعمال مبنای هر حکم اخلاقی معتبر درباره آنهاست. براساس نتیجه‌گرایی، عمل درست عملی است که به بهترین نتایج منتهی می‌شود. درواقع معیار فعل اخلاقی از دیدگاه نتیجه‌گراها، رساندن به نتایج یا اهداف مدنظر از انجام فعل است. برخی مکاتب نتیجه‌گرا با توجه به غایت و هدف فعل در جهت رسیدن به کمال، عبارتند از: سودگرایی، لذت‌گرایی و قدرت‌گرایی.

در تقابل با «نتیجه‌گرایی»، مکتب «وظیفه‌گرایی» است که بر انجام تکلیف و وظیفه تأکید می‌ورزد و آن را از هدف و غایت انجام عمل مهم‌تر می‌داند. براساس نظریات وظیفه‌گرایانه، ما وظیفه داریم بعضی از اعمال را انجام دهیم و از انجام بعضی از اعمال خودداری کنیم، این وظیفه از ماهیت خود عمل ناشی می‌شود، نه از نتایجی که با انجام گرفتن عمل حاصل می‌گردند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۲۹۵).

«قدرت‌گرایی» مکتبی نتیجه‌گراست. بنابراین ماکیاولی معیار فعل اخلاقی را همانند سایر هم‌مسلمان خود، در جهت رسیدن به کمال و غایت نهایی، یعنی قدرتمندی انسان معنا می‌کند.

۳. مبانی انسان‌شناسی ماکیاولی

۳-۱. ماهیت انسان، سرشت و ذات حقیقی او

در آثار ماکیاولی دقیقاً مشخص نیست که از دیدگاه وی آیا انسان فقط بعد مادی دارد یا علاوه بر بعد مادی، جنبه معنوی و روحی هم دارد؟ ولی با تأمل در برخی از نظرات وی که لازمه آن، مادی بودن حقیقت انسان است، چنین برداشت می‌شود که وی بُعد معنوی برای انسان قایل نیست.

افزون بر این، فان فوکنو که از مفسران مشهور نظرات ماکیاولی است، به مادی بودن هویت انسان از دیدگاه نیچه و ماکیاولی اشاره کرده است. وی معتقد است که انسان‌شناسی فلسفی نیچه و ماکیاولی مبتنی بر جسمانیت انسان است. حاصل آنکه اعتقاد به بعد روحانی انسان در آثار ماکیاولی به چشم نمی‌خورد (مانفرد و هولر، ۲۰۰۹، ص ۳). نتیجه این نوع دیدگاه آن است که اگر انسان موجودی تک‌بعدی دانسته شود و اعتقادی به روح مجرد نداشته باشد بحث کردن درباره ارزش‌ها و معیار دستیابی به آنها نیز مادی شده، کمال‌گرایی ناتمام می‌ماند؛ زیرا ارزش‌های جاودانه مربوط به روح انسان است.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که آیا از دیدگاه ماکیاوولی سرشت انسان کاملاً بد است؟ آیا خوب یا بد بودن سرشت انسان به عوامل خاصی بستگی دارد؟ مفسران ماکیاوولی در پاسخ او به این سؤال، به سه گروه تقسیم شده‌اند و نظریه هر گروه مستخرج از آثار و مؤلفات ماکیاوولی است.

برخی از مفسران نظرات ماکیاوولی بر این عقیده‌اند که وی سرشت انسان را ذاتاً بد می‌داند، چه در حوزه سیاست و چه در غیر آن (ماکیاوولی، ۱۳۸۹، ص ۳۵).

عده‌ای معتقدند که ماکیاوولی سرشت انسان را نه ذاتاً خوب می‌داند و نه بد و حتی سؤال پرسیدن از خوب و بد بودن انسان برایش مهم نبوده است و اگر کسی اصرار بر این مطلب دارد که ماکیاوولی سرشت انسان را بد می‌داند، به تناقض برخورد خواهد کرد.

گروه سوم سرشت انسان را از نظر ماکیاوولی، هم بد و هم خوب می‌دانند. طبق این دیدگاه، نظریه ماکیاوولی درباره سرشت انسان بیشتر در عرصه سیاست نمایان می‌شود و این در جایی است که جامعه ناسالم و حاکم بی‌کفایت باشد (ماکیاوولی، ۲۰۰۷، ص ۲۹).

ماکیاوولی در فصل‌های گوناگون کتاب *گفتارها* سخنانی درباره بد بودن سرشت انسان گفته است و حتی مقدمه کتاب را اینچنین آغاز می‌کند: «آدمیان با فطرتی حسود به دنیا می‌آیند و به نکوهش بیشتر می‌گریند تا به ستایش» (ماکیاوولی، ۱۳۸۹). به اعتقاد وی انسان فرومایه و جاه‌طلب است و چون اینگونه خلق شده زود از کارهای خود خسته می‌شود، تا جایی که حتی مرگ پدران را فراموش می‌کند؛ ولی هرگز مالکیت پدرش از یادش نمی‌رود (همان).

بیشتر مفسران کتاب‌های ماکیاوولی معتقدند که از نظر او موقعیت اجتماعی و قانون موجب می‌شود که انسان بر صفات خودخواهی خود و میل به خود غلبه کند، ولی موقعیت اجتماعی نمی‌تواند خودخواهی انسان را سرکوب سازد و از این رو سیاستمداران باید از این خصلت بد انسان (جاه‌طلبی) برای بالا بردن قدرت خود استفاده کنند و برای این کار از هر وسیله‌ای می‌توانند بهره‌جویند (مددیور، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۵-۴۶).

ماکیاوولی بر این باور است که انسان‌ها دارای یک درجه از عقل نیستند، ولی دارای یک سرشت‌اند که از فرمانداری هوس‌های خویش سرچشمه می‌گیرد، و چون هوس انسان‌ها ریشه در خودخواهی دارد، در نهایت به ستیز با همدیگر منجر می‌شود و به همین علت است که هر سیاستمداری باید از همان اولین مرحله سیاست خود، انسان را موجودی بد فرض کند و در مقابله با انسان، هرگاه لازم است حاکم باید از رذیلت خود استفاده کند.

وی معتقد است: وقتی انسان کار خوبی انجام می‌دهد - حتماً - یا مجبور است یا نیازمند، و اگر آزادی و نیاز او برطرف شود بی‌درنگ عالم را آشفته و پر از هرج و مرج می‌کند، و چون انسان اینگونه است باید برایش قانون وضع شود. در حقیقت به وجود آورنده قانون، همان انسان است؛ زیرا اگر انسان‌ها می‌توانستند کارهای خوبشان را تداوم دهند، جامعه نیازمند قانون نبود و چون آدمیان برعکس عمل کرده‌اند، قانون واجب شده است.

ماکیاولی بیان می‌دارد که چون گرایش به کارهای بد در همه انسان‌ها وجود دارد، انجام کار بد نباید هرگز شرم‌آور باشد. او معتقد است: چون انسان از طبیعت خود تبعیت می‌کند و طبیعت همیشه در حال تغییر است، انسان هم در حال تغییر است. پس هوس‌ها و شهوت‌های او نباید مورد نکوهش قرار بگیرد (همان).

۲-۳. تغییرپذیری یا تغییرناپذیری انسان

یکی از مباحثی که در تعیین ملاک ارزش‌های اخلاقی مهم است این است که آیا اخلاق انسان قابل تغییر است یا خیر؟ اگر قایل به تغییرناپذیری خلق انسان باشیم، صحبت از تعیین ملاک ارزش‌های اخلاقی بیهوده خواهد بود. ماکیاولی تغییر سرنوشت با رعایت اخلاق را رد می‌کند، هرچند بنا بر قول برخی از مفسران ماکیاولی، وی این کار را به صورت غیرمستقیم انجام داده است (ماکیاولی، ۲۰۱۱، ص ۱۶).

وی در کتاب *شهریار* درباره تغییرناپذیری اخلاق انسان بحث کرده و داستان دو فرمانده را نقل نموده است که یکی بد بود و دیگری خوب؛ ولی هر دوی آنها به یک درجه از موفقیت رسیدند. وی از این داستان نتیجه می‌گیرد که موفقیت فرماندهان به حالات درونی آنها برمی‌گردد که همیشه ثابت است و آنچه تغییر می‌کند حالات بیرونی انسان است (ماکیاولی، ۱۸۸۳، بخش ۳، فصل ۲۲، ص ۲). او معتقد است: هر انسانی طبعی غیرقابل تغییر دارد و صفات اخلاقی برگرفته از طبیعت او تغییرناپذیرند؛ زیرا انحراف از طبیعت ممکن نیست (جبر طبیعی). به اعتقاد وی تنها صفات و حالات بیرونی انسان تغییرپذیرند.

ماکیاولی در بخشی از کتاب *شهریار* می‌نویسد: اینکه انسان به میل خود نمی‌تواند تغییر کند به دو علت است: یکی عدم امکان انحراف از طبیعت انسان و دوم دشواری متقاعد کردن خودش برای انجام دادن این عمل (تغییر دادن شخصیت خودش) (همان، فصل ۹، ص ۱۱۶-۱۱۷).

ماکیاولی بر این باور است که حالت درونی انسان امری ثابت است (همان صفات درونی انسان)، ولی تغییراتی که در بیرون می‌بینیم مربوط به زمان و محیط زندگی و طبیعت است. به همین علت از نظر ماکیاولی موفقیت انسان در تعیین اراده او مؤثر است. برای مثال، اگر انسانی را در حال انجام کارهای خوب مشاهده کردیم، باید فریب نخوریم و بدانیم چون انسان ذاتاً جاه‌طلب است و به بدی گرایش دارد، حتماً آن کار را برای منفعت خود انجام داده است.

۳-۳. قدرت و رابطه آن با کمال حقیقی و اهداف انسان

ماکیاولی در هیچ جایی از آثارش به‌طور دقیق و روشن «قدرت» را تعریف نکرده، ولی او درباره حفظ قدرت شهریار (حاکم، ابرمرد و الگوی انسان کامل از نظر ماکیاولی) سخنان بسیاری گفته است. به نظر می‌رسد برای ماکیاولی «قدرت» یک فعالیت سیاسی است.

یکی از فیلسوفان فرانسوی متأثر از نیکولو ماکیاولی «قدرت» را اینچنین تعریف می‌کند: «قدرت یک استراتژی موفقیت پیچیده در محیط اجتماعی است» (پل، ۱۹۶۷، ص ۱۹۲۶-۱۹۸۴).

ماکیاولی در کتاب معروفش *شهریار* هدف اصلی فعالیت سیاسی را دستیابی به قدرت سیاسی می‌داند و بر این اساس، سیاست را محدود به هیچ حکم اخلاقی نمی‌داند. در نتیجه، وی به کار گرفتن هر وسیله‌ای را برای اینکه انسان به هدف سیاسی برسد جایز می‌شمارد و بدین گونه سیاست را به طور کلی از اخلاق جدا می‌کند (ماکیاولی، ۲۰۰۵، ص ۱۴).

بنا بر نظر *ماکیاولی* اهداف انسان با سیاست و قدرت ارتباط تنگاتنگی دارند و هر دوی آنها برای انسان ضروری‌اند. البته ارزش قدرت، ذاتی است و ارزش هدف، تابع آن است؛ به این معنا که هدف داشتن بدون قدرت کافی نیست؛ زیرا چیزی که موجب محقق شدن اهداف می‌شود همان قدرت است.

از سوی دیگر، گام اول برای به دست آوردن هر چیزی در این عالم هدف داشتن است. یک زمامدار اگر می‌خواهد موفق شود باید قدرت داشته باشد. *ماکیاولی* معتقد است: انسان برای اینکه جایگاه خود را حفظ کند و اهدافش نابود نشود باید قدرت داشته باشد (همان).

مفهوم «کمال» (perfection) به معنای «تمامیت»، «درستی» و «بی‌عیبی» آمده است (پل، ۱۹۶۷، ج ۶، ص ۸۸۸۷). در واقع موجودی دارای کمال است که از عیب و نقص منزّه باشد. معنای دیگری که برای «کمال» ذکر کرده‌اند، دست یافتن به هدف و غایت یا غرض است. در واقع یک شیء دارای کمال است اگر بتواند طبیعت خود را تکمیل کند و در نهایت، به هدف و غرض خود برسد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۰).

ماکیاولی همچون سایر افراد مکتب «قدرت‌گرایی» کمال انسان را در افزایش قدرت ظاهری فرمانروا و استمرار داشتن حکومت در یک شهر و در یک کشور می‌داند. «انسان کامل» از نظر او *شهریار* یا حاکم است که توانسته است به قدرت برسد. وی معتقد است: در صورت به کارگیری همه قوا در جهت قدرتمندی، افعال انسان دارای ارزش می‌شود. بنابراین چون از دیدگاه وی «کمال» در قدرت ظاهری تعبیر می‌شود، جهت‌دهی قوای انسان در مسیر قدرتمند شدن معنای اخلاقی پیدا می‌کند (پل، ۱۹۶۷، ج ۴، ص ۴۲۴).

در خصوص هدف انجام فعل اخلاقی از دیدگاه *ماکیاولی* باید گفت: *ماکیاولی* بالاترین هدف فعل اخلاقی را در افزایش قدرت *شهریار* و تأسیس حکومت مقتدر می‌بیند که سبب افتخار و آبرومندی حکومت می‌شود. علت این نظر آن است که وی در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که شرایط آن خوب نبود و سبب شد او در جامعه، بسیاری از منافع خود را از دست بدهد. *ماکیاولی* استفاده *شهریار* (حاکم) از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف و برای رسیدن به قدرت در جامعه را جایز می‌داند (ماکیاولی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۵).

پس تنها هدف مهم در مکتب *ماکیاولی* «قدرت» است و هر چیز دیگری غیر از قدرت، چه سعادت، چه فضیلت، کمال و مانند آن وسیله‌ای برای رسیدن به قدرت می‌شود. *ماکیاولی* قدرت را دارای ارزش ذاتی می‌داند (کانت، ۱۳۹۹، ص ۱۵۸). او قدرت را از خواسته‌های طبیعی و مشترک انسان‌ها برشمرده و معتقد است: میل به هدف داشتن، میل به فرمان دادن به دیگران و اشتباهی سلطنت (قدرت داشتن) یک میل طبیعی است (ماکیاولی، ۱۹۹۶، ص ۸).

بر این اساس ماکیاوولی در جهت کسب قدرت، سه بحث مهم را مطرح کرده است:

۱. جدایی سیاست از اخلاق: حوزه سیاست که یکی از هسته‌های قدرت داشتن است، از اخلاق جداست و سیاست با اخلاق اشتراک ندارد.
۲. شخصی بودن اخلاق: رعایت اخلاق امری شخصی است. از این رو اگر یک سیاستمدار می‌خواهد اخلاق را رعایت کند و به آن پایبند باشد باید آن را در زندگی شخصی خودش انجام بدهد، نه در محیط سیاست؛ زیرا قطعاً رعایت اخلاق اجازه نمی‌دهد که یک سیاستمدار هرطور که می‌خواهد به هدفش برسد.
۳. تقدم مسائل سیاسی بر مسائل اخلاقی: ماکیاوولی معتقد است: چون مسائل اخلاق از سیاست جداست، همه‌جا مصالح سیاسی بر مسائل اخلاقی مقدم است و توجه به مسائل سیاسی مهم‌تر از مسائل اخلاقی است (همان، ص ۶۸-۶۹).

۳-۴. انسان‌مداری یا اصالت انسان

«اومانسیم» یا انسان‌مداری معروف در غرب به این معناست که انسان محور عالم است و نظام‌های فلسفی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز باید مطابق خواست انسان اداره شود؛ زیرا سعادت انسان ملاک همه حقایق و ارزش‌هاست. همه فعالیت‌های علمی و عملی باید بر محور رفاه و سعادت آدمی بچرخد. از دیدگاه ماکیاوولی انسان محور ارزش‌هاست. از این رو قدرت و کرامت انسانی باید حفظ گردد و حفظ کرامت انسان به معنای حفظ آزادی حداکثری و اشباع‌گریزه قدرت‌طلبی است (مارک، ۲۰۱۴، ص ۸۳-۱۰۲).

منظور اندیشمندان غرب از «آزادی» این است که انسان قدرت داشته باشد در جامعه‌ای که زندگی می‌کند به هر نحو که می‌پسندد، از طبیعت خود بهره‌بردار. شهرت این تفکر به قرن ۱۴-۱۶ دوره نوزایی برمی‌گردد، ولی در این اواخر، «اومانسیم» رنگ دیگری به خود گرفته است و به‌مثابه یک ستیزگر سنتی که هرگونه افکار دینی، عرفانی و امور مقدسی را انکار می‌کند، معروف شده است (همان).

۳-۵. کرامت ذاتی داشتن انسان

یکی از مفاهیمی که در تاریخ اخلاق، به‌ویژه در عالم غرب محل مناقشه اندیشمندان قرار گرفته مسئله «کرامت» انسان است (مارکوس، ۲۰۱۴). کرامتی که ماکیاوولی برای اشراف‌زادگان قابل است با کرامتی که برای ضعفا قابل است، کاملاً تفاوت دارد. او میزان کرامت و ارزشمندی انسان را در میزان قدرتمندی او می‌داند. یکی از مفسران آثار او چنین گفته است: «اخلاق و تعهدی که ماکیاوولی به آن معتقد است بر تفر او از فساد اشرافی و خودفروشی استوارتر است تا براساس کرامت و برابری انسانی» (همان).

پس از بررسی مبانی انسان‌شناسانه دیدگاه ماکیاوولی که در تعیین ملاک ارزش‌ها و معیار فعل اخلاقی مؤثر است، اکنون نوبت آن رسیده که از این مبانی در جهت کشف معیار فعل اخلاقی و ملاک ارزشمندی ارزش‌های اخلاقی از دیدگاه وی استفاده گردد.

۴. معیار فعل اخلاقی از نظر ماکیاولی

۴-۱. چیستی فعل اخلاقی و هدف از انجام آن

ماکیاولی «فعل اخلاقی» را فعلی می‌داند که انسان را به هدف و کمال نزدیک می‌کند و از او یک انسان کامل می‌سازد. این هدف همان قدرتمندی انسان است. ماکیاولی بالاترین هدف فعل اخلاق را در افزایش قدرت شهریار یا حاکم و تأسیس حکومت مقتدر می‌بیند که سبب افتخار و آبرومندی حکومت می‌شود. علت این نظریه او آن است که وی در جامعه‌ای زندگی کرده که شرایط آن خوب نبوده و سبب شده است او در جامعه بسیاری از منافع خود را از دست بدهد. ماکیاولی برای حل این مشکلات، مطالبی مطرح کرده است که حاصل آن استفاده از هر وسیله برای رسیدن به هدف شهریار (حاکم) برای رسیدن به قدرت در جامعه است (ماکیاولی، ۱۸۸۳، ص ۲۱۶۵).

ماکیاولی بر این عقیده است که مسئله اخلاق به نوع جامعه بستگی دارد. از نظر او در جامعه سالم که دارای حکومت جمهوری است، فعل اخلاقی دارای درجه‌بندی است که مطابق آن ارزش اخلاقی نیز لحاظ می‌شود؛ ولی در جامعه ناسالم مسائل اخلاقی تابع ضرورت و مصلحت‌اندیشی سیاسی تعریف و اجرا می‌شوند. وی معتقد است: اساس هر حکومت سالم، به‌ویژه حکومت جمهوری در قانون و عمل به قانون است و برای اینکه حاکم به قانون پایبند شود افراد جامعه باید به مسائل اخلاقی توجه کنند و به آن اهمیت دهند (ماکیاولی، ۱۳۸۹، ص ۹۲).

۴-۲. درجه‌بندی افعال اخلاقی

«ارزش» به معنای ارزشمندی یک چیز و «ارزش‌گذاری» به معنای برآورد ارزش آن چیز است. «ارزش» نوعی حقیقت، درستی یا حتی خوب بودن را دربر دارد. گسترش معنا و کاربرد این اصطلاح به تدریج موجب دور شدن معانی این مفاهیم در هریک از علوم شده است (پل، ۱۹۶۷، ص ۲۲۹).

در یک تقسیم‌بندی مشهور، ارزش‌ها به ذاتی و غیرذاتی تقسیم می‌شوند. «ارزش ذاتی» به این معناست که یک شیء «خود به خود» ارزشمند باشد. «ارزش غیر ذاتی» ارزشی است که نه به خاطر خود، بلکه به خاطر چیز دیگری که به نوعی با آن مرتبط است، خوب باشد (همان).

همان‌گونه که بیان شد، ماکیاولی قدرت را دارای غایت فی‌نفسه و ارزش ذاتی می‌داند. او در کتاب معروفش *شهریار* می‌نویسد: شاهزادگان برای رسیدن به قدرت و حفظ آن، باید آماده قربانی کردن فضایل و صفات پسندیده خویش باشند. بنابراین از دیدگاه او اخلاق باید در خدمت قدرت باشد (ماکیاولی، ۲۰۱۱، فصل ۱۶، ص ۱۲۹-۱۳۰).

به اعتقاد ماکیاولی چون هدف و کمال انسان قدرتمندی اوست، پس هر عملی که انسان را به قدرتمندی نزدیک کند، اولویت بالاتری دارد و هر عملی که انسان را از این هدف دور کند درجه ارزش‌گذاری‌اش کمتر است. بنابراین از دیدگاه ماکیاولی راستگویی خوب است و ارزش مثبت دارد اگر ما را به قدرت برساند و همین فعل بد

خواهد بود اگر موجب افول قدرت شود. وی معتقد است: قدرت ارزش ذاتی دارد و سایر فضایل و کمالات ارزش گیری دارند و در مقایسه با قدرت، ارزش‌گذاری می‌شوند (ماکیاوولی، ۱۳۸۹، ص ۹۲).

۳-۴. نقش نیت و انگیزه و نتایج عمل در ارزش‌گذاری افعال اخلاقی

چون ماکیاوولی یک فیلسوف سیاسی به حساب می‌آید، نه فیلسوف اخلاق، یافتن نظریه خاص او درباره اخلاق، معیار فعل اخلاقی و نیز «نیت» کار بسیار دشواری است. به نظر می‌رسد با توجه به این مطلب که وی تنها برای قدرت مادی و حکومت ظاهری ارزش ذاتی قایل است، نیت انجام اعمال اخلاقی را در صورتی که به قدرتمندی انسان منجر شود، ارزشمند می‌داند. از این‌رو از دیدگاه وی راستگویی و دروغ‌گویی با چه نیتی انجام شود، فرقی نمی‌کند؛ هر کدام انسان را به قدرت بیشتری برساند پسندیده است و ارزش بیشتری دارد (ماکیاوولی، ۱۹۹۶، ص ۲۷).

چون بیشتر استدلال‌های آشکار و متقاعدکننده ماکیاوولی شکلی نتیجه‌گرایانه دارند و برای نتایج زودگذر مادی تهیه شده، وی معتقد است: هر عملی فارغ از حسن فاعلی و فعلی، در صورتی عملی خوب محسوب می‌شود که نتیجه آن رساندن انسان به قدرت بیشتر باشد (همان).

۴-۴. نحوه احراز ملاکات ارزش فعل اخلاقی

ماکیاوولی معتقد است: اگر معیار ارزش‌ها در طبیعت - که منبع اولیه استخراج آنهاست - یافت نشود، آنها را باید در مطالعه تجربی تاریخ - که منبع ثانویه آنهاست - جست‌وجو کرد (بئر، ۲۰۰۹، ص ۱۳۱-۱۳۲). از این‌رو وی بر این باور است که با مراجعه به طبیعت و تاریخ می‌توان دریافت چه کاری موجب تقویت حس قدرت‌طلبی ما می‌شود و چه کاری موجب تضعیف این حس می‌گردد؛ کارهای نوع اول فضیلت، و کارهای نوع دوم رذیلت به حساب می‌آیند (همان، ص ۳۴۳-۳۴۶).

ماکیاوولی برای فرار از ظلم‌پذیری به ظلم کردن و ستمگری روی آورده است. وی حسن و قبح ذاتی، عدل و ظلم را نادیده گرفته و حتی کارهای عادلانه‌ای را که عامل ضعف یا معلول آن باشند بد، و کارهای ظالمانه‌ای را که علت یا معلول قدرت باشند خوب می‌داند. وی در کتاب *گفتاورها* چنین نگاشته است: «زمانی که امنیت کشور ما در خطر است، عادلانه یا ناعادلانه، رفتار با رحمت یا ظالمانه، شایسته تمجید یا ستایش نیست. شرم‌آورانه تنها باید برای قدرت مداخله کرد».

درواقع او از رفتار غیراخلاقی فرمانروا در صورتی که به قدرتمندی کشور منجر شود، حمایت می‌کند و نصیحت و امر به معروف او را شایسته نمی‌داند (ماکیاوولی، ۱۸۸۳، بخش ۳، فصل ۴۱، ص ۲۹۳).

براساس نظام اخلاقی ماکیاوولی به هیچ‌وجه نمی‌توان از این دو اصل اخلاقی مقبول همه نظام‌های اخلاقی و همه انسان‌های عاقل که «عدالت خوب است» و «ظلم بد است» دفاع کرد. هر کاری در خدمت افزایش قدرت باشد، «خوب» و هر کاری که موجب کاهش قدرت و توانایی انسان شود «بد» است؛ یعنی محور و معیار ارزش‌های

اخلاقی نظیر خوب و بد «قدرت» است و نه «ظلم» و «عدل» یا امثال آن. بنابراین اگر کاری ظالمانه موجب افزایش قدرت و آبرومندی کشور شود، آن کار از نظر ماکیاوولی «خوب» است، و اگر کاری عادلانه موجب کاهش و ضعف قدرت شود، آن کار «بد» است (ماکیاوولی، ۱۹۹۶، ص ۹۶-۹۷).

۵. ارزیابی دیدگاه ماکیاوولی براساس مبانی انسان‌شناسانه آیت‌الله مصباح یزدی

در این بخش خلاصه دیدگاه ماکیاوولی درباره معیار فعل اخلاقی براساس مبانی انسان‌شناسانه وی مرور شده و از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی ارزیابی می‌گردد:

۵-۱. انسان؛ موجودی تک‌بعدی

ماکیاوولی انسان را موجودی تک‌بعدی می‌داند.

علامه مصباح یزدی برخلاف دیدگاه ماکیاوولی، انسان را دارای دو بعد جسمانی و روحانی می‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۳۹).

۵-۲. انسان؛ ذاتاً شریر و مقهور جبر طبیعی

ماکیاوولی انسان را ذاتاً شریر می‌داند و او را مقهور جبر طبیعی معرفی می‌کند و معتقد بود: انسان ذاتاً جاه‌طلب است و به بدی گرایش دارد.

علامه مصباح یزدی دیدگاه جبر طبیعی ماکیاوولی را رد کرده، معتقد است: شرط افعال اخلاقی، اختیاری انجام شدن آنهاست. پس تنها صفاتی که با اختیار انسان به وجود آمده‌اند واجد وصف «اخلاقی بودن» هستند و با همین اختیار و البته با کوشش بسیار قابل تغییرند؛ زیرا اگر غیر از این باشد، علم اخلاق و تلاش مصلحان اجتماعی و فیلسوفان تربیتی بی‌معنا و بی‌فایده خواهد بود. نتیجه آنکه علامه مصباح یزدی این مطلب ماکیاوولی را که معتقد است انسان به علت جبر طبیعی (محال بودن تغییر سرشت اولیه) نمی‌تواند تغییر کند را قبول ندارد (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۴۹).

بنا بر نظر آیت‌الله مصباح یزدی انسان دارای نیروهایی است که او را به طرف کارهای خوب سوق می‌دهند و در نهایت، او را به کمال می‌رسانند. مطابق این برداشت، موجودی سرشت خیر دارد که میل و انگیزه کارهای خیر در او وجود داشته باشد. ایشان معتقد است: انسان با وجود فطرت الهی که خداوند در وجود او به ودیعه نهاده است، بیشتر به کارهای خوب گرایش دارد تا کارهای بد. هر انسانی به خاطر حب نفس، دوست دارد کاری را انجام دهد که موجب ستایش او می‌شود، نه کاری که موجب مذمت او می‌گردد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۲۳-۱۲۵).

۵-۳. کمال انسان؛ قدرتمندی مادی و انسان کامل

ماکیاوولی کمال انسان را در قدرتمندی مادی می‌داند و انسان کامل از نظر او شهریار یا حاکم است.

آیت‌الله مصباح یزدی برخلاف ماکیاولی، کمال حقیقی انسان را از قبیل کمالات مادی و طبیعی نمی‌داند و معتقد است: انسانیت انسان بستگی به روح ملکوتی او دارد و تکامل انسانی هم - در حقیقت - همان تکامل روح است. تکامل روح نیز در قرب وجودی به پروردگار است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۴۶۰).

علامه مصباح یزدی معتقد است: هر کس در انگیزه‌های درونی و تمایلات روانی خود دقت کند، خواهد دید که ریشه بسیاری از آنها رسیدن به کمال است. اساساً هیچ کس دوست ندارد نقصی در وجودش باشد و سعی می‌کند هرگونه کمبود و نارسایی، عیب و نقصی را تا سر حد امکان از خودش برطرف سازد تا به کمال مطلوبش برسد و پیش از برطرف شدن نقص‌ها، آنها را از دیگران پنهان می‌دارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۲۸). بنابراین از دیدگاه ایشان کمال حقیقی انسان - در حقیقت - تکامل روح است و کسب قدرت باید در جهت تقویت بعد روحانی فرد باشد، نه در جهت اهداف زودگذر مادی.

انسان کامل از منظر ایشان، کسی است که روح او به قرب و رضوان الهی رسیده است.

۴-۵. همراهی هدف و قدرت

به نظر ماکیاولی هدف داشتن بدون قدرت کافی نیست؛ زیرا چیزی که موجب محقق شدن اهداف می‌شود قدرت است. ماکیاولی معتقد بود: انسان باید قدرت داشته باشد تا جایگاه خود را حفظ کند و اهدافش نابود نشود.

آیت‌الله مصباح یزدی هدف فعل اخلاقی را در مادیات جست‌وجو نمی‌کند. ایشان معتقد است: هدف فعل اخلاقی نزدیک شدن به خداوند متعال و جهت دادن به قوای درونی و استعدادهای ذاتی و گرایش‌های روحی انسان (نظیر قدرت، لذت، کمال و سعادت) است. همه این گرایش‌ها در جهت قرب الهی و نزدیک شدن به خداوند ارزشمند می‌شوند. ایشان هدف فعل اخلاقی را رسیدن به رضایت الهی و قرب و رضوان خدا می‌داند و برای این کمال وجودی، ارزش ذاتی قابل است؛ اما ایشان به قدرت ارزش‌گیری می‌دهد و آن را در جهت رسیدن به قرب الهی ارزشمند می‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۱-۱۴۲). بنابراین مطابق نظر آیت‌الله مصباح یزدی، قدرت یک نیروی غریزی در مسیر کمال‌یابی و اهداف نهایی انسان است.

آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است: قدرت چیز بدی نیست. در جامعه باید در مقابل ظالمانی که به حقوق دیگران تجاوز می‌کنند و به هیچ چیز قانع نیستند و تحت تعلیم و تربیت نیز واقع نمی‌شوند، از قدرت استفاده کرد؛ اما استفاده از قدرت نیز باید قانون داشته باشد. رسیدن به هدف توجیه‌کننده هر وسیله‌ای نیست، بلکه وسیله باید متناسب با هدف باشد. هر عقل سالمی این موضوع را تصدیق می‌کند که اگر هدف وسیله را توجیه کند راه‌های هرج و مرج در جامعه باز می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۲۱۶).

از نظر آیت‌الله مصباح یزدی قدرت طلبی در وجود انسان نهاده شده و انسان تا زنده است طالب قدرت است (مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۳۵-۱۳۶)، ولی نباید فراموش شود که انسان هر چقدر قدرت داشته

باشد خالق او قدرتمندتر است (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۴۷۷). به همین دلیل وی معتقد است: خداوند غریزه قدرت طلبی را برای تکامل بشر در او به ودیعه نهاده و با دستورات اخلاقی آن را مهار کرده است. از این رو ایشان حوزه اخلاق و سیاست را از هم جدا نمی‌داند و تقدم مسائل اخلاقی را بر همه مسائل دیگر و در جهت کمال حقیقی انسان مطرح می‌کند.

۵-۵. چپستی فعل اخلاقی

ماکیاولی فعل اخلاقی را فعلی می‌داند که انسان را به هدف و کمال نزدیک می‌کند و از او انسانی کامل می‌سازد. این کمال همان قدرتمندی انسان است. در واقع از نظر ماکیاولی فعلی اخلاقی بود که انسان را قدرتمند بسازد. از نظر آیت‌الله مصباح یزدی، فعلی اخلاقی است که لیاقت و شأنت آن را داشته باشد که انسان را به کمال نهایی (یعنی قرب الی‌الله) برساند. چنین فعلی باید هم خوب و نیک باشد و هم دارای نیت صحیح باشد تا نفس انسان را به کمال برساند. ایشان در تعیین درجه‌بندی ارزش‌های اخلاقی و رتبه‌بندی افعال اخلاقی بر دو نکته تکیه می‌کند: حسن فاعل (به معنای سرشت نیکوی فاعل) و صلاحیت فعل از آن نظر که از فاعل صادر می‌شود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۷، ص ۴۹۷).

بنا بر نظر علامه مصباح یزدی هر چیزی که قابلیت ارزش‌گذاری دارد باید با اختیار انجام پذیرد؛ زیرا کمال انسان اختیاری بوده و دارای مراتب واقعی است و رابطه صفات و افعال ما با این مراتب نیز واقعی است و بالاترین مرتبه ارزش‌ها همان قرب الهی است (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۵۸).

۵-۶. اولویت‌بندی و ارزش‌گذاری افعال اخلاقی

به اعتقاد ماکیاولی چون هدف و کمال انسان، قدرتمندی اوست، پس هر عملی که انسان را به قدرتمندی نزدیک کند، اولویت و درجه بالاتری دارد و هر عملی که انسان را از این هدف دور کند، درجه ارزش‌گذاری آن کمتر است. وی معتقد است: قدرت ارزش ذاتی دارد و سایر فضایل و کمالات ارزش‌گیری دارند و در مقایسه با قدرت، ارزش‌گذاری می‌شوند.

از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی تنها چیزی که ارزش ذاتی اخلاقی دارد، کمال اختیاری انسان است. ایشان برخلاف ماکیاولی معتقد است: قدرت نمی‌تواند ارزش ذاتی اخلاقی داشته باشد؛ زیرا فقط از یک جهت خاص موجب کمال انسان می‌شود و از جهت دیگر می‌تواند باعث جنگ‌افروزی، نابودی و خسران انسان گردد. بنابراین کمال اختیاری انسان معنوی و نامحدود است و در ارتباط با آفرینش و هدف خلقت او معنا می‌گردد. بنابراین کمال حقیقی انسان نزدیکی به سرچشمه آفرینش است و قرب الهی قطعاً انسان را سعادت‌مند می‌کند و موجب فلاح اخروی او می‌شود. این قرب، نزدیکی روحی و معنوی است. سایر افعال اخلاقی در این زمینه درجه‌بندی و ارزش‌گذاری می‌شوند.

۷-۵. ارزشمندی نیت در انجام افعال اخلاقی

ماکیاولی نیت انجام اعمال اخلاقی را در صورتی که به قدرتمندی انسان منجر شود، ارزشمند می‌داند. از این رو از دیدگاه وی راستگویی و دروغ‌گویی با چه نیتی انجام شود، فرقی نمی‌کند؛ هر کدام انسان را به قدرت بیشتری برساند پسندیده است و ارزش بیشتری دارد.

آیت‌الله مصباح یزدی مخالف این دیدگاه ماکیاولی بوده و بر این باور است که یکی از معیارهای مهم در قبولی اعمال اخلاقی و اساس ارزش‌گذاری اعمال در دیدگاه اسلام «نیت» است. از دیدگاه ایشان، نیت و انگیزه آگاهانه است که در فعل تأثیر می‌گذارد تا در هنگام تراحمات اخلاقی، انسان بتواند یک فعل را بر دیگری ترجیح دهد. باید در نظر داشت که هیچ فعل اختیاری بدون نیت و انگیزه انجام نمی‌پذیرد. پس اولین کاری که نیت و انگیزه در افعال اخلاقی انسان می‌کند جهت دادن به افعال اختیاری انسان است، سپس ارزش‌گذاری آن افعال (مصباح، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۱۳-۱۱۴).

آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است: در نظام ارزشی اسلام، ارزش‌های اخلاقی برای نتایج ابدی است، ولی این مطلب بدان معنا نیست که نتایج پایانی یک عمل نادیده گرفته می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۷).

۸-۵. نحوه احراز ملاکات ارزش فعل اخلاقی

براساس نظام اخلاقی ماکیاولی به هیچ وجه نمی‌توان از این دو اصل اخلاقی مقبول همه نظام‌های اخلاقی و همه انسان‌های عاقل که «عدالت خوب است» و «ظلم بد است» دفاع کرد. هر کاری که در خدمت افزایش قدرت باشد، «خوب» و هر کاری که موجب کاهش قدرت و توانایی انسان شود «بد» است.

آیت‌الله مصباح یزدی با رد دیدگاه ماکیاولی بر این عقیده است که اسلام بالاترین ارزش را به کمال حقیقی (یعنی قرب الهی) داده و این نکته حایز اهمیت است که از نظر اسلام، همواره ارزش‌های اخلاقی امکان ضعف و قوت دارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۳۵۶-۳۵۷). از دیدگاه ایشان نحوه احراز ملاکات ارزش فعل اخلاقی با توجه به رسانندگی آنها به کمال حقیقی تعیین می‌شود.

بنا بر آنچه گفته شد، از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، نحوه احراز ملاکات فعل اخلاقی، رسانندگی آن فعل به کمال حقیقی، نیت الهی داشتن در انجام فعل، اختیاری و آگاهانه انجام دادن آن فعل و توجه به آثار و نتایج مثبت اخروی و دنیوی آن فعل است. ایشان با این بیان، نحوه احراز ملاک و معیار فعل اخلاقی ماکیاولی (فعل اخلاقی، فعلی است که در خدمت قدرت باشد) را رد کرده است (همان، ص ۳۲۸).

۹-۵. رابطه کرامت انسانی و آزادی حداکثری

چون ماکیاولی بر اصالت انسان بسیار تأکید دارد، کرامت انسانی را مطابق انسان‌گرایی غربی تعریف می‌کند. از دیدگاه او کرامت انسانی باید حفظ گردد و حفظ کرامت انسان به معنای حفظ آزادی حداکثری و اشباع‌غریزه قدرت‌طلبی است.

آیت‌الله مصباح یزدی برخلاف دیدگاه ماکیاولی معتقد است: انسان برای اینکه بتواند به کمال مطلوبش برسد، در تمام هستی‌اش و زندگی‌اش باید خدامحور باشد. «خدامحوری» یعنی: انجام و یا قصد انجام کلیه اعمال و رفتارهای انسان براساس معیارهایی که خداوند تعیین کرده است، برای کسب رضایت الهی.

براین اساس آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است:

اولاً، با تمام پیشرفت‌های انسان امروزی، باز هم برخی از نواقص در امور انسان مشاهده می‌شود که بر محدودیت او دلالت می‌کند.

ثانیاً، وجود و ساختار پیچیده انسان دلالت می‌کند بر اینکه او خالق دارد و خالق او نیز نمی‌تواند طبیعت بی‌شعور باشد. ثالثاً، کسی که انسان را خلق کرده، موجودی حکیم است و تنها کسی است که شناختی کامل نسبت به انسان دارد و چون علم کامل درباره انسان دارد، می‌تواند و باید قانونگذار حقیقی او باشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۲۴-۱۲۵).

بنابراین از دیدگاه ایشان اصالت با خدامحوری است، نه انسان‌محوری و انسان تنها با نزدیکی وجودی به پروردگارش به تکامل حقیقی می‌رسد.

۱۰-۵. تفاوت کرامت انسانی اشرف‌زادگان با کرامت ضعفا

ماکیاولی به نوعی کرامت انسان را قبول دارد، ولی نه معنای حقیقی آن را. این مسئله به آن علت است که کرامتی که وی برای اشرف‌زادگان قابل است با کرامتی که برای ضعفا قابل است تفاوت دارد. از دیدگاه وی، اشرف‌زادگان به دلیل بهره‌مندی از قدرت بیشتر، دارای کرامت والاتری هستند و باید بیشتر مورد توجه و احترام قرار بگیرند.

دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی درباره کرامت انسان، با دیدگاه ماکیاولی تفاوت دارد. از منظر ایشان، فلسفه آفرینش انسان رسیدن به کمال است. ایجاد زمینه برای تکامل انسان اولاً، با اجتماعی شدن انسان که نیاز طبیعی و فطری اوست، محقق می‌گردد و ثانیاً، فرصت بهره‌مندی از امکانات و نعمت‌های موجود باید برایش فراهم شود. اسلام حق کرامت و احترام انسان را برای همه انسان‌ها معتبر و ضروری می‌داند.

آیت‌الله مصباح یزدی بخشی از کرامت انسان را ذاتی و خدادادی می‌داند و معتقد است که در وجود همه انسان‌ها نهاده شده است. ایشان بخش دیگری از کرامت انسان را اکتسابی می‌داند که فرد برای به‌دست آوردن آن باید تلاش کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۴۹). بنابراین انسان - فرقی نمی‌کند اشرف‌زاده باشد یا ضعیف و فقیر - به میزان تلاش و کوشش خود، به کرامت حقیقی می‌رسد. البته کرامت اکتسابی نیز در جهت هدف نهایی (کمال) انسان مطرح می‌شود؛ بنابراین از سنخ اخلاقیات و معنویات است، نه از سنخ مادیات.

نتیجه‌گیری

چون ماکیاولی شخصی مؤثر در ارائه اصول و مبانی مکتب اخلاقی «قدرت‌گرایی» بوده و سایر هم‌مسئله‌کنانش از نظریات وی بسیار بهره برده‌اند، نقد نظریات وی می‌تواند در نقد مبانی اخلاقی مکتب «قدرت‌گرایی» اثرگذار تلقی

شود. از این رو نوشتار حاضر دیدگاه ماکیاولی درباره معیار فعل اخلاقی را براساس مبانی انسان‌شناسی آیت‌الله مصباح یزدی بررسی کرد.

ماکیاولی، انسان را موجودی تک‌بعدی و ذاتاً دارای سرشت پلید می‌داند و معتقد بود: کمال حقیقی انسان وابسته به قدرتمندی او و البته قدرت مادی است. اما به عقیده آیت‌الله مصباح یزدی، انسان موجودی دوی‌بعدی و ذاتاً دارای سرشتی پاک و خوب است. کمال حقیقی او نیز وابسته به بعد مجرد روح اوست.

از نظر ماکیاولی هدف انسان و قدرت ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند و می‌توان گفت: هر دو ملازم یکدیگرند. اما هدف نهایی و کمال انسان از دیدگاه وی قدرتمند شدن مطلق است، به هر قیمتی، حتی به قیمت زیر پا گذاشتن همه اصول اخلاقی و انسانی. اما استاد مصباح یزدی بر آن عقیده است که چون مهم‌ترین و قوی‌ترین بعد انسان یک امر فرامادی است، اهداف او نیز نباید در امور مادی خلاصه شوند. در نتیجه، هدف فعل اخلاقی باید برای رسیدن به ارتقای معنوی باشد، چه این هدف قدرتمندی باشد، چه اهداف واسطه دیگر. این همه در صورتی ارزشمند است که انسان را به کمال وجودی و ارتقای معنوی برساند.

ماکیاولی معتقد است: انسان موجودی باعزت و دارای کرامت ذاتی است و این کرامت در قدرتمندی اوست. هرچه انسان قدرتمندتر باشد، از کرامت بیشتری برخوردار است. ولی آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است: کرامت انسان دو نوع است: ذاتی و اکتسابی. چون فعل اخلاقی همان فعلی است که با اختیار انجام پذیرد و مطلوب انسان باشد و براساس دستور عقل انتخاب شود تا انسان را به کمال حقیقی نزدیک کند و به سعادت برساند، بنابراین فعلی دارای کرامت است که انسان را به قرب الهی نزدیک‌تر کند.

ماکیاولی «نیت» را در اخلاق لحاظ نمی‌کند و معتقد است: احراز معیار فعل اخلاق باید براساس هدف نهایی انسان، یعنی رسیدن به قدرت باشد. اما از منظر آیت‌الله مصباح یزدی «نیت» نقش مهمی در افعال ایفا می‌کند؛ زیرا یکی از علل پیچیدگی انسان به خاطر پنهان بودن نیتش است. به اعتقاد علامه مصباح یزدی، معیار فعل اخلاقی و ارزشمندی آن براساس میزان رساندن به هدف نهایی است و این هدف همان قرب الهی است.

ماکیاولی معتقد است: اصالت با انسان است و جایگاه او در هستی آنقدر بالاست که نیازمند مدیریت هیچ موجود دیگری نیست. اما آیت‌الله مصباح یزدی بر این عقیده است که انسان خلیفه الله بر روی زمین است و این به معنای اصالت مطلق او نیست، بلکه به معنای نیازمندی و وابستگی محض او به خداوند است.

از این رو از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی برخلاف دیدگاه ماکیاولی، نحوه احراز ملاکات فعل اخلاقی، میزان رسانندگی آن فعل به کمال حقیقی (قرب الی الله)، نیت الهی داشتن در انجام فعل، اختیاری و آگاهانه انجام دادن آن و توجه به آثار و نتایج مثبت اخروی و دنیوی آن فعل است.

منابع

- بیگللی، علی، ۱۳۷۷، *تاریخ اندیشه سیاسی در غرب*، تهران، لادن.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۷، *اصطلاح‌نامه فلسفه اخلاق*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞.
- جونز، و. ت.، ۱۳۹۴، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، تهران، امیرکبیر.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۴۱، *لغت‌نامه*، تهران، دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد، ۱۳۷۵، *مفردات راغب*، ترجمه سیدغلامرضا خسروی حسینی، چ دوم، تهران، مرتضوی.
- کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۵، *تاریخ فلسفه*، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران، علمی و فرهنگی.
- کانت، ایمانوئل، ۱۳۹۹، *درس‌های فلسفه اخلاق*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بندی، چ هشتم، تهران، نقش و نگار.
- ماکیاولی، نیکلو، ۱۳۸۹، *گفتارها*، ترجمه حسن لطفی، چ دوم، تهران، خوارزمی.
- مددیور، محمد، ۱۳۸۹، *درآمدی بر سیر تفکر معاصر*، تهران، سوره مهر.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۶، *اخلاق در قرآن*، قم، جامعه مدرسین.
- _____، ۱۳۷۷، *آموزش عقاید*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- _____، ۱۳۸۶، *خودشناسی برای خودسازی*، چ سوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞.
- _____، ۱۳۹۰، *اخلاق در قرآن*، چ پنجم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞.
- _____، ۱۳۹۱، *پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی*، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞.
- _____، ۱۳۹۲، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، چ پنجم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞.
- مصباح، مجتبی، ۱۳۹۰، *بنیاد اخلاق*، چ هفتم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞.
- مظهری، مرتضی، ۱۳۸۴، *مجموعه آثار*، چ دوم، تهران، صدرا.
- نیچه، فردریش، ۱۳۷۳، *فراسوی نیک و بد*، ترجمه داریوش آشوری، تهران، خوارزمی.

- Benner, Erica, 2009, *Machiavelli ethics*, United kingdom, Princeton University Press.
- Holman, Christopher, 2016, *Machiavelli's Philosophical Anthropology*, The European legacy.
- Machiavelli, Niccollo, 1883, *the prince*, translated by Harvey C. Mansfield, second edition, University of Chicago Press Ltd, London.
- _____ , 1996, *The Prince*, translation, Thomas Hobbes, by Encyclopedia Britannica, Inc. twenty-eight edition printing.
- _____ , 2005, *The prince and the art of war*, translation Peter Whitehome, and Edward Dacres.
- _____ , 2007, *The discourses on livy*, translation: Thomson, Ninian Hill, Dover publication, New York.
- _____ , 2011, *History, Power, and Virtue*, edited Leonidas, Donskis, Neitherland.
- Manfred J. Holler, Niccolo Machiavelli on Power, 2009, *RMM vol. 0. Perspectives in Moral Science*, ed. by M. Baurmann and BLahno.
- Marcus Duwell, Jens Braavig, and others, 2014, *The Cambridge Handbook of Human Dignity*, Cambridge University Press, United Kingdom.
- Mark, Jurdjevic, 2014, *A great and wretched city*, United State of America, Harvard University Press.
- Paul, Edwards, 1967, *Encyclopedia of Philosophy*, vol 4, &6, first edition, published by pearson college division.